



## انقلاب و روابط بین‌الملل

نویسنده: فرد هالییدی (Fred Halliday)

ترجمه: از دکتر مسعود اخوان کاظمی

(عضو هیأت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه)

منبع:

Review of International Studies, (1990), 16, PP.207-221 (Printed in Great Britain)

توضیح مترجم:

فرد هالییدی (Fred Halliday) استاد برجسته مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن است که در سال ۱۹۴۶ میلادی در دوبلین بدنیا آمد. وی عضو هیئت تحریریه چندین مجله معتبر سیاسی در انگلستان می‌باشد و آثار متعددی را منتشر ساخته است که از آن جمله می‌توان به کتب زیر اشاره نمود:

"چین و غرب" (۱۹۶۹)، "عربستان بدون سلاطین" (۱۹۷۴)،  
"ایران: دیکتاتوری و توسعه" (۱۹۷۸)، "تهدید از جانب شرق: سیاست



شوروی از افغانستان و ایران تا شاخ آفریقا" (۱۹۸۲)، "دومین جنگ سرد" (۱۹۸۳).

فرده‌الیدی در حال حاضر سرپرستی یک دوره تخصصی فوق لیسانس روابط بین‌الملل را در خصوص "ابعاد بین‌المللی انقلابها" در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن بر عهده دارد. نگارنده در جریان تهیه پایان‌نامه دکترای خود از راهنمائیها و همکاریهای صمیمانه ایشان بهره بسیار برده است و خود را سپاسگزار خضوع علمی وی می‌داند.

مقاله حاضر ما را با ابعاد بین‌المللی انقلابها، که در محافل علمی ایران هنوز ناشناخته مانده است، آشنا می‌سازد و زمینه خوبی را برای مباحث و پژوهشهای آتی در این خصوص فراهم می‌سازد. البته ذکر این نکته نیز ضروری است که ترجمه مقاله حاضر به معنای پذیرش تمامی دیدگاههای نویسنده آن نخواهد بود.

### انقلاب و روابط بین‌الملل

رشته روابط بین‌الملل مدتهای دارای ارتباط دشواری با موضوع "انقلاب" بوده است. غالباً جمله معروف هانا آرنت که گفته است: "قرن بیستم توسط جنگها و انقلابها شکل گرفته است"، نقل می‌شود اما نکته شایان توجه اینست که چرا و چگونه در میان این همه تحقیقات، پژوهشها و آموزشهای راجع به روابط بین‌الملل، با این دو موضوع مهم و سرنوشت ساز برخورد دوگانه‌ای بعمل آمده است. دروس، مجلات، دیپارتمانها و موسسات مختص بررسی مسئله جنگ فراوانند. بررسی جنگ در ابعاد مختلف تاریخی، استراتژیکی، و حتی اخلاقی، و نیز از جنبه‌های مربوط به سیاستگزاری از جمله مباحث محوری در مطالعات آکادمیک در رشته روابط بین‌الملل بشمار می‌رود. در مقابل، انقلابها از توجه بسیار کمتری برخوردار شده‌اند. متون دقیق و مباحث تئوریک اندکی به موضوع انقلاب اختصاص داده شده‌اند و بعنوان مثال، هیچ نشریه تخصصی در زمینه مبحث انقلاب وجود ندارد و گردهم‌آیی‌های علمی و سمینارهای

اندکی به بررسی مقایسه‌ای تغییرات انقلابی پرداخته‌اند.

برای توضیح چنین مسئله‌ای نمی‌توان تنها به بیان یک دلیل اکتفا کرد. مجموعه‌ای از عوامل در بطن سنت روشنفکری و چهارچوب نهادی رشته روابط بین‌الملل دست‌به‌دست هم داده‌اند تا چنین وضعیتی را بوجود آورند. شاید یکی از مهمترین این دلایل این باشد که خود رشته روابط بین‌الملل حیات خود را با بررسی مسئله جنگ و علل آن شروع نموده است.

در پژوهش‌های دانشمندان علوم سیاسی آمریکا و انگلیس در خصوص مسائل مربوط به روابط بین‌الملل نیز چنین غفلی در زمینه پرداختن به موضوع "انقلاب" دیده می‌شود. با ظهور "رفتارگرایی"<sup>۲</sup>، مفهوم انقلاب همراه با مفهوم دولت، در مباحثی راجع به "خشونت"<sup>۳</sup> و یا "جنگ داخلی"<sup>۴</sup> حل‌گردید و هرگونه ویژگی تحلیلی و یا تاریخی این مفهوم مورد انکار رفتارگرایان قرار گرفت. "تو واقع‌گرایی"<sup>۵</sup> نیز در شکل "والترز" خود هرگونه ملاحظه‌ای در خصوص تأثیر متقابل تغییرات داخلی و خارجی را نادیده گرفت.<sup>۶</sup> عوامل دیگری نیز در خصوص عدم توجه کافی به موضوع انقلاب وجود دارند که منشأ آنها را باید در ماهیت خود علوم اجتماعی جستجو نمود. اگرچه مبحث انقلاب در رشته‌های جامعه‌شناسی و تاریخ تا اندازه‌ای مورد توجه و دقت واقع شده است اما این مبحث در هیچیک دیگر از رشته‌های علوم اجتماعی بخوبی مورد توجه قرار نگرفته است. با این وجود حتی در رشته‌های جامعه‌شناسی و تاریخ نیز جنبه‌های بین‌المللی پدیده انقلاب مورد غفلت جدی واقع شده است. اکثر آثار جامعه‌شناسانه‌ای که تا قبل از کتاب اسکاچیل<sup>۷</sup> (دولتها و انقلابات اجتماعی)<sup>۸</sup> به موضوع انقلاب پرداخته‌اند، این پدیده را طوری مطرح کرده‌اند که گویی صرفاً در چهارچوب داخلی و خصوصی یک واحد سیاسی ملی اتفاق می‌افتد و هیچ اثر یا جنبه بیرونی و خارجی در آن دیده نمی‌شود.<sup>۹</sup>

واقع‌گرایان نیز در خصوص انقلاب بحث‌های جدی‌ای را مطرح کرده‌اند اما آنان نیز انقلابها را نه بعنوان موضوعاتی که بخودی قابل مطالعه و بررسی می‌باشند، بلکه صرفاً



به منظور اثبات فشارهای سیستم بین‌المللی بر حکومت‌های انقلابی و وادار کردن آنها به همگونی و اجتماعی شدن و رعایت قواعد رفتارهای بین‌المللی مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند.

بعنوان مثال در اکثر نوشتجات واقع‌گرایان در خصوص انقلاب روسیه این ادعا را می‌توان مشاهده نمود که بلشویکها در سال ۱۹۲۲ میلادی واقعیتهای موجود در نظام بین‌المللی و قواعد حاکم بر آن را به رسمیت شناختند و به این نظام پیوستند. در آثار بجا مانده از دهه‌های ۷۰ تا ۸۰ میلادی نیز کمتر به پیامدها و تأثیرات قیامهای انقلابی در صحنه بین‌المللی توجه شده است و تأکید بیش از حد بر اقتصاد و سیاست بین‌المللی و «وابستگی متقابل»<sup>۱۰</sup> و نیز توجه به نقش نظام سرمایه‌داری و اجزای پیشرفته آن در جهان، باعث گردیده که جایی برای توجه به بررسی رفتار حکومت‌های انقلابی باقی نماند. در همین حین، اکثر مطالعات و بررسیهای راهبردی (استراتژیک) که هنوز از آثار کلاوزیویتس<sup>۱۱</sup> و بررسیهای تاریخی متأثر می‌باشند نیز محور تأکیدات خود را بر روی مسابقات تسلیحاتی شرق و غرب و منازعه سیستمهای آمریکا و شوروی متمرکز نموده بودند و توجه چندانی به مبارزات و درگیریهای سیاسی - اجتماعی در جهان سوم، که خود موضوعی اساسی و مهم محسوب می‌شد، بعمل نمی‌آوردند.

با این همه، سه جنبه را در اینجا می‌توان ذکر نمود که ارتباط متقابل انقلاب و روابط بین‌الملل در آنها بطور کامل مورد غفلت واقع نشده است و عناصری از تقابل انقلاب و روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است:

۱- در بخشی از آثار مربوط به بررسی روابط بین‌الملل، صریحاً به موضوعات تحلیلی و تطبیقی در خصوص پدیده انقلاب اشاراتی بعمل آمده است. کتب نویسندگی مانند کیسینجر<sup>۱۲</sup>، روزکرانس<sup>۱۳</sup>، وایت<sup>۱۴</sup>، روزنو<sup>۱۵</sup>، کیم<sup>۱۶</sup>، کالورت<sup>۱۷</sup>، نمونه‌هایی از اینگونه آثار می‌باشند<sup>۱۸</sup>. اگرچه این آثار اکثراً متعلق به دو سه دهه پیش می‌باشند اما دقت و تیزبینی نویسندگان آنها گذشت زمان را تا اندازه‌ای بی‌اثر نموده است.

۲- در برخی آثار مختص به روابط بین‌الملل، «انقلاب» در اشکال و قالبهای دیگری و به

عبارت دیگر، با تغییر قیافه ظاهر گشته و آثار آن مورد بحث قرار می‌گیرد. مثلاً در برخی آثار روزنوراجع به "ارتباطات فراملی"<sup>۲۱</sup> و یا در خصوص موضوع "مداخله"<sup>۲۰</sup> (علل، خصوصیات، رفتارها) و یا در حول مبحث "تروریسم"<sup>۲۱</sup>، مطالبی کم و بیش مرتبط با پدیده انقلاب را می‌توان یافت.

۳- آثاری نیز در برخی رشته‌های هم‌ریشه علوم اجتماعی وجود دارند که رگه‌هایی از جنبه‌های بین‌المللی پدیده انقلاب را در آنها بخوبی می‌توان مشاهده نمود. از جمله این آثار، به برخی نوشتجات تاریخی مانند آثاری از پالمیر<sup>۲۲</sup>، رود<sup>۲۳</sup>، هابزبوم<sup>۲۴</sup>، در اواخر قرن هیجدهم، و آثاری از کار<sup>۲۵</sup>، لیبن<sup>۲۶</sup>، داچر<sup>۲۷</sup>، و هاردینگ<sup>۲۸</sup>، در خصوص انقلاب بلشویکی می‌توان اشاره کرد. همچنین در نوشتجات "موج سوم" جامعه‌شناسی انقلاب، که در آنها بر نقش رقابتهای بین دولتها در بروز انقلابها و بر شکل‌گیری دولتهای بعد از انقلاب تأکید بعمل آمده است نیز می‌توان به موضوعاتی در این خصوص دست یافت. اگرچه این بررسیهای جامعه‌شناسانه ممکن است از نظر تعداد و کمیت در سطح بسیار پائینی باشند اما از نظر تحلیلی و استدلالات نظری شایان توجه بشمار می‌روند.<sup>۲۹</sup>

بنظر می‌رسد بررسی جایگاه "انقلاب" در مباحث مربوط به روابط بین‌الملل، سه حیطه پژوهشی گسترده را شامل می‌گردد:

الف) اولین حیطه شامل پژوهشهای تاریخی است؛ بدین معنی که جایگاه و تأثیر انقلابها را در تاریخ سیستم بین‌المللی و در شکل‌گیری محیط بین‌المللی در قرن بیستم مورد بررسی قرار می‌دهد. کمترین مطلبی که در این خصوص می‌توان گفت اینست که نقش انقلابها، همانگونه که هانا آرت نیز اذعان دارد، در این زمینه بشکل قابل ملاحظه‌ای نادیده و کم‌انگاشته شده است.

ب) دومین حیطه شامل پژوهشهای توصیفی است. در این پژوهشها، هدف بررسی ابعاد بین‌المللی خود انقلابهاست تا معلوم شود که آیا می‌توان در رفتار سیاسی آنها نوعی قانونمندی را مشخص کرد یا خیر. اکثر برداشتهای واقعگرایانه از نظام



بین‌المللی معتقد است که قانونمندیهای مشخصی در این زمینه وجود دارند که با دیدگاههای واقع‌گرایانه تطابق تام دارند. معذالک، در این حیظه شاید بتوان به مطالبی بیش از آنچه که واقع‌گرایان ادعا می‌کنند، دست پیدا کرد.

ج) سومین و اساسی‌ترین حیظه پژوهش در این زمینه شامل نظریه‌پردازی و تئوری‌سازی می‌باشد؛ بدین معنی که باید دریافت چه موضوعات تئوریک از مطالعه ارتباط میان پدیده انقلاب و روابط بین‌الملل بدست می‌آید و بعبارت دیگر، انقلاب از نظر تئوریک چه موضوعات و مباحثی را در ارتباط با نظام بین‌المللی مطرح می‌سازد. این حیظه ما را به موضوعات مهمی رهنمون می‌شوند؛ موضوعاتی از قبیل اینکه تا چه اندازه پارادایمهای موجود می‌توانند و یا نمی‌توانند دانسته‌های ما را در خصوص اهمیت انقلابها کامل کنند و یا اینکه آیا فرضیات اساسی و رسمی علم روابط بین‌الملل نباید در پرتو این چنین بررسیها و پژوهشهایی مورد بررسی مجدد قرار گیرند و محک بخورند؟

البته باید اذعان نمود که چنین پژوهشهایی ممکن است ما را به موضوعاتی فراتر از مباحث موجود در روابط بین‌الملل بکشانند و بخصوص زمینه بحث را در دو قلمرو مهم باز کنند: یکی، از اینکه در این پژوهشها باید بررسی شود که انقلابها چگونه بر عرصه بین‌المللی تأثیر می‌گذارند و دوم اینکه، ملاحظات و الزامات نظام بین‌المللی چه مسائل و مباحثی را در خصوص توضیحات جامعه‌شناسانه و سیاسی مبحث انقلاب مطرح می‌سازند.

### انقلابات و تأثیرات آنها:

اولین موضوعی که باید بدان پرداخت اینست که واقعاً منظور ما از لفظ "انقلاب" چیست؟

مفهوم انقلاب نیز مانند سایر مفاهیم علوم اجتماعی در طول زمان متحول شده و معانی متفاوتی را در بر گرفته است. اگر بخواهیم مفهوم انقلاب را در عرصه روابط

بین‌الملل مورد بررسی قرار دهیم، تعریف و معنای آن تا اندازه زیادی بستگی به عرصه‌ای خواهد داشت که این مفهوم را از آنجا اخذ نموده‌ایم. لذا اگر مفهوم دولت، قدرت، نظام و سیستم را در بُعد سیاسی مد نظر قرار می‌دهیم، مفهوم انقلاب نیز در چنین حیطه‌ای معنا پیدا خواهد کرد. بنابراین در بحثی که در اینجا مطرح خواهد گردید، انقلاب در مفهوم محدود و دقیق خود، که توسط اسکاجیل و دیگران تعریف شده است، یعنی در چهارچوب انقلابات اجتماعی و سیاسی مد نظر قرار خواهد گرفت. انقلاب در این چهارچوب بطور اخص براساس سه اثر مهمی که در خصوص این پدیده به منظور تعریف و تحدید آن به نگارش درآمده‌اند و آنرا بعنوان "یک رویداد خاص و یک پدیده نادر و نقطه عطفی در شکل‌گیری دنیای جدید" در نظر گرفته‌اند، مورد لحاظ قرار خواهد گرفت.

اولین اثر از این نوشتجات سه‌گانه، در سال ۱۹۷۱ توسط تدا اسکاجیل و تحت عنوان "دولتها و انقلابات اجتماعی" منتشر گردید. در این کتاب، انقلاب براساس میزان تحول جامعه و از بین رفتن حکومت پیشین تعریف می‌شود:

"انقلابات اجتماعی تحولی سریع و تغییری اساسی در حکومت و ساختارهای طبقاتی بشمار می‌روند. این انقلابها به همراه و توسط شورشهای طبقات پائین جامعه رخ می‌دهند. انقلابهای اجتماعی از سایر اشکال منازعه قابل تفکیک هستند و بخصوص در آنها، دو تقارن و همزمانی چشمگیری مشاهده می‌شود: تقارن تغییر و تحول اجتماعی و ساختاری با قیام طبقاتی از یکسو، و از سوی دیگر تقارن تغییرات سیاسی با تحولات اجتماعی"<sup>۳۰</sup>.

فراتر از این ویژگیها، اسکاجیل ضمن تمجید از بسیج توده‌ای و ایده‌های دمکراتیک در انقلابها، بر ارتباط انقلاب با حکومت نیز تأکید ویژه‌ای بعمل می‌آورد بدین معنی که از نظر وی هم بسیج توده‌ای و هم ایده‌های دمکراتیک نه تنها در ساقط کردن حکومت موجود تأثیرات اساسی دارند بلکه این دو در تحکیم و تثبیت حکومت انقلابی جدید



نیز نقش مهمی ایفا می‌کنند.

اسکاچیل همچنین نشان می‌دهد که چگونه رقابتهای بین کشورها در زمینه‌های اقتصادی، نظامی، و سیاسی به تضعیف برخی حکومتها منجر شده و در نهایت زمینه را برای وقوع انقلاب در آنها فراهم می‌کنند. از نظر وی، چنین رویدادی هم در انقلاب فرانسه قابل رؤیت است و هم در انقلابهای روسیه و چین.

دومین اثر مهمی که به بررسی انقلابها پرداخته است، کتاب "ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی"<sup>۳۱</sup> می‌باشد که توسط برینگتون<sup>۳۲</sup> در سال ۱۹۶۸ منتشر شد. این کتاب به مطالعه راههای متفاوت صنعتی شدن و وصول به دموکراسی لیبرال در تعدادی از کشورها پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه و تا اندازه چنین مسیرهای متفاوتی محصول و نتیجه الگوهای قدرت مبتنی بر زمین در عصر ماقبل صنعتی بوده است. اما اثر برینگتون مورد و بحث دیگر را نیز مطرح می‌سازد که بنوعی در تقابل با تفکرات غالب در خصوص انقلاب قرار می‌گیرند. برخلاف ایده غالبی که معتقد است انگلستان و آمریکا با تعقیب یک مسیر مسالمت‌آمیز و غیرانقلابی به مرحله صنعتی شدن رسیدند، وی به مراحل و بخشهای خشونت باری از تاریخ صنعتی شدن این دو کشور اشاره می‌کند و معتقد است که انتقال آنها به مرحله مدرن و صنعتی، راههای خشونت بار را نیز شامل شده است. مور این خصوص به اولین جنگ صنعتی تاریخ مدرن یعنی جنگ سالهای ۱۸۶۵-۱۸۶۱، که از نظر وی یک انقلاب تلقی می‌گردد، اشاره می‌کند. مور در عین حال در بحث از کشورهایی که علی‌الظاهر از انقلاب درامان بوده‌اند و در مسیر صنعتی شدن انقلاب را تجربه نکرده‌اند (مانند ژاپن و آلمان) نیز معتقد است که این دو کشور هم در جریان انتقال به دوران و مرحله صنعتی شدن، مراحل خشونت باری را چه از طریق سرکوب داخلی و چه توسط تهاجم خارجی پست سر گذارده‌اند. بطور خلاصه می‌توان گفت مور اعتقاد دارد که در این خصوص، دولتها بین مسیر خشونت بار و یا مسیر خشونت آمیز مخیر نیستند بلکه در واقع، آنها بر سر انتخاب یک مسیر انقلابی و یا یک مسیر غیرانقلابی قرار می‌گیرند. بنابراین از این



دیدگاه، انقلاب در مقابل یک انتخاب غیرخشونت بار قرار نمی‌گیرد بلکه انتقالی اجتناب ناپذیر و خشونت بار تلقی می‌شود که به یک جامعه مدرن منتهی می‌گردد؛ پدیده خشونت باری که حتی در مقیاس بین‌المللی از رویدادهای آلمان و ژاپن نیز بار خشونت کمتری دارد.

سومین اثر مهمی که در این زمینه قابل طرح می‌باشد، اثر ترجمه نشده‌ای از نویسنده آلمانی بنام کارل گریوانک<sup>۳۳</sup> است که در سال ۱۹۵۵ میلادی در وایمار در آلمان شرقی منتشر شده است. گریوانک تحول مفهوم انقلاب را از معانی اولیه آن در مبحث ستاره‌شناسی شروع کرده و آنرا تا مفاهیم جدید انقلاب که از انقلاب فرانسه نشئت گرفته، دنبال کرده است. چنین اقدامی وی را قادر ساخته که نه تنها به معانی و تعاریف مختلف از انقلاب دست پیدا کند بلکه بتواند بخوبی و به وضوح عناصر و اجزاء کاربرد مدرن آنرا مشخص سازد. بدین ترتیب از نظر وی، انقلاب نه تنها به تغییرات اساسی و بنیادین سیاسی بلکه به دخالت گسترده توده مردم در جریان مبارزه انقلابی برای در تحت کنترل گرفتن قدرت دولت نیز اطلاق می‌گردد. بنابراین از آنجائیکه هدف اساسی در انقلابها، در دست گرفتن قدرت توسط انقلابیون می‌باشد، لذا تا قبل از ظهور مفهوم مدرن دولت در قرون جدید، نمی‌توان به مفهوم دقیق انقلاب قائل گردید. از نظر گریوانک، امروزه انقلابات بعنوان مراحل انتقالی در مسیر دستیابی به جهانی نو و حتی بهتر و کاملتر و آغاز عصری جدید که همه چیز در آن تفاوت پیدا خواهد کرد، باید در نظر گرفته شوند. چنین مفهوم مدرنی از انقلاب، که توسط گریوانک ارائه شده و ملهم از انقلاب فرانسه می‌باشد، مباحث جدیدی را در خصوص پدیده انقلاب مطرح ساخته است.

البته مسئله تعریف و نقش تاریخی انقلابها موضوعی مهم و اساسی در هرگونه بحث در خصوص چنین قیامها و تحولاتی در چهارچوب بین‌المللی خواهد بود. در اغلب ادبیات مربوط به روابط بین‌الملل، انقلاب در یک معنای بسیار وسیع و غیر مقید بکار برده می‌شود بطوریکه حتی کودتا و سایر رویدادهای خشونت‌بار را نیز شامل



می‌گردد. حتی در اکثر نوشتجات در رشته روابط بین‌الملل، انقلابها بعنوان دورانهایی از وقعه و فروپاشی در حیات حکومتها تلقی می‌گردند و این دورانهها غالباً همراه با خشونت مشخص می‌گردند؛ در حالیکه انقلاب را باید یک تحول اساسی و دوران انتقالی بحساب آورد. چنین تلقیاتی نسبتاً متفاوتی از مفهوم انقلاب را در بسیاری از اینگونه نوشتجات بخوبی می‌توان مشاهده کرد. بررسی سه اثر فوق‌الذکر و برداشتهای ناهمگون نویسندگان آنها از مفهوم انقلاب، تا اندازه‌ی زیادی به فهم این نکته که هنوز درک یکسانی از مفهوم انقلاب ایجاد نشده، کمک خواهد کرد.

از دیدگاه واقع‌گرایان، انقلاب صرفاً براساس تغییر در روشها و مدل‌های سیاست خارجی و تغییر در اولویتهای یک حکومت، قابل بررسی و مطالعه می‌باشد. عبارت دیگر، واقع‌گرایان انقلاب را پدیده‌ای می‌دانند که رفتارها و بینشهای یک حکومت را در سیاست خارجی تغییر می‌دهد و در سیستم بین‌المللی ناهمگونی ایجاد می‌کند و لذا چنین رفتار یاغی‌گرانه و ناهمگونی را باید هرچه سریعتر اصلاح نمود و یا به عبارتی، حکومت ناآرام انقلاب را باید بطریقی رام و همگون کرد. لذاست که بنظر واقع‌گرایان، انقلابات را باید وقه‌ای در جهانی قانونمند و سیستمی منظم تلقی نمود. انقلابات بخودی خود نه مستلزم یک توضیح هستند و نه در تبیین آنها به مفهوم‌پردازی تاریخی احتیاج است. حتی هوشمندترین تحلیل واقع‌گرایانه از انقلاب، یعنی تحلیل روزکرانس، در چهارچوب چنین مدلی قرار می‌گیرد. اثر کیسینجر تحت عنوان "جهانی باز ساخته"<sup>۳۴</sup> نیز مثال دیگری از چنین دیدگاهی می‌باشد. از نظر رفتار‌گرایانی همچون روزنو، انقلابها را باید بعنوان پدیده‌هایی صرفاً خشونت بار مطالعه کرد؛ یعنی عنصر خشونت مفهومی اساسی در انقلاب است که همانند یک ویروس می‌تواند از مرزهای بین‌کشورها عبور کرده و سایر سرزمینها را آلوده نماید. چنین خشونتی از این دیدگاه تنها از جنبه روانشناسانه مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد و علل اجتماعی و یا شرایط بین‌المللی در بروز آن، مورد توجه قرار داده نمی‌شوند. لذا این دیدگاه تلویحاً انقلاب را در نقطه‌ی مقابل پدیده‌های غیرخشونت بار قرار می‌دهد. ماتریالیسم

تاریخی<sup>۳۵</sup> که در روابط بین‌الملل در قالب دیدگاه "ساختارگرایانه"<sup>۳۶</sup> تجلی پیدا می‌کند، توجه بیشتری را به مبحث انقلاب معطوف نموده و برای آن نقشی انتقالی - همانگونه که اسکاچیل و مور معتقد بودند - قائل می‌گردد که در نهایت به تغییرات سیاسی و اجتماعی بنیادین منجر می‌شود. اما برخلاف واقع‌گرایان و رفتارگرایان، ماتریالیستهای تاریخی با دیدن مثبت به انقلاب می‌نگرند و بخصوص فاکتورهای بین‌المللی را نیز در این زمینه مد نظر قرار می‌دهند و بطور خاص به سرمایه‌داری و امپریالیسم بعنوان شرایط و زمینه‌های بروز یک انقلاب اشاره می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت که ماتریالیستهای تاریخی توجه خاصی را بر ابعاد بین‌المللی انقلاب معطوف نموده‌اند و این پدیده را در چهارچوب و زمینه‌ای بین‌المللی مورد مطالعه قرار می‌دهند.

### انقلابها و شکل‌گیری سیستم بین‌المللی

مارتین وایت<sup>۳۷</sup> در بخشی از فصل ششم کتاب خود بنام "سیاست قدرت"<sup>۳۸</sup> در تحت عنوان "انقلابات بین‌المللی" این سؤال را مطرح می‌سازد که چرا باید تحولات سیاسی غیرانقلابی در صحنه بین‌المللی را عادی‌تر و طبیعی‌تر از انقلابات و تحولات سیاسی انقلابی تلقی نمود در حالیکه تاریخ جامعه بین‌المللی نشان می‌دهد که عرصه بین‌الملل همواره هم شاهد تحولات انقلابی و هم شاهد تحولات و تغییرات غیرانقلابی بوده است.<sup>۳۹</sup> وی سپس در پانویس به این نکته اشاره می‌کند که اگر تاریخهای مهم و اساسی در عرصه بین‌المللی را مورد توجه قرار دهیم می‌توانیم بگوئیم که تحولات سالهای ۱۴۹۲ تا ۱۵۱۷، ۱۶۴۳ تا ۱۷۹۲ و ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ میلادی تحولاتی غیرانقلابی تلقی می‌شوند؛ در حالیکه تحولات سالهای ۱۵۱۷ تا ۱۶۴۸، ۱۷۹۲ تا ۱۸۷۱، ۱۹۱۶ تا ۱۹۶۰ تحولاتی انقلابی محسوب می‌گردند و لذا باید اذعان نمود که در مقابل ۲۵۶ سال تحولات انقلابی در صحنه بین‌المللی، صرفاً ۲۱۲ سال تحولات غیرانقلابی وجود داشته است.

البته ممکن است بتوان در برخی تاریخها و یا مراحل تاریخی ذکر شده ایراد خدشه



نمود اما نکته مهم مورد اشاره و ایت تا اندازه زیادی قانع کننده بنظر می‌رسد و آن این نکته است که در طول بخش عمده‌ای از حیات سیستم روابط بین‌الملل، روابط کشورها نه مبتنی بر عوامل و فاکتورهای عادی و طبیعی (مانند قانون، عرف، و یا قدرت) بلکه بیشتر مبتنی بر عوامل و فاکتورهای غیرعادی و غیرطبیعی یعنی مبتنی بر تغییر و تحولات و سیاستهای انقلابی و خشونت‌بار بوده است؛ تحولاتی که تقسیم‌بندیهای عقیدتی و ایدئولوژیکی نقش مهمی را در آنها ایفا کرده‌اند و در طی آنها دولتهایی سعی نموده‌اند که بشکلی بنیانی نظام سیاسی - اجتماعی دولتهای دیگر را تغییر دهند. ذکر چند مثال بخوبی این مطلب را به اثبات می‌رساند: در قرن شانزدهم شاهد قیامهای عقیدتی و سیاسی در چهارچوب نهضت و رفرماسیون هستیم که خود نشانگر ارتباط فراملی و تقابل بین جوامع مختلف می‌باشد؛ در قرن هیفدهم جنگها و انقلابهای سالهای دهه ۱۹۴۰ میلادی را می‌بینیم که در آنها حداقل شش کشور اروپایی شاهد وقوع قیامهایی در سال ۱۹۶۴۸ بودند؛ و در قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم نیز شاهد "انقلاب آتلانتیک" سالهای ۱۷۶۰ تا ۱۸۰۰ هستیم.

انقلاب در قرن بیستم نیز از اهمیت شگرفی برخوردار بوده است. انقلاب بلشویکی سال ۱۹۱۷ موجد شکاف بنیادینی در روابط بین‌المللی گردید؛ شکافی که بر مبنای رقابت دو سیستم سیاسی - اجتماعی متفاوت شکل گرفت و هم در قبل و هم در بعد از جنگ دوم جهانی بر نظام بین‌المللی سایه افکند. در طی چهاردهه پس از جنگ دوم جهانی نیز چنین تقسیم‌بندی و شکافی، با سیل انقلابهایی در کشورهای جهان سوم ترکیب گردیده و بحرانهای بین‌المللی مهمی را در نقاط مختلف جهان از چین، کره، کوبا، و ویتنام گرفته تا کامبوج، آنگولا، اتیوپی، ایران، نیکاراگوئه و افغانستان بوجود آورده است. چنین وقایعی به گسترش تنشهایی بین‌المللی منجر شده و درست به همین دلیل هم بوده است که عکس‌العمل رؤسای جمهور آمریکا در قبال انقلابهای جهان سوم در تحت عنوان و در قالب "دکترینهای" رؤسای جمهور آمریکا تبلور پیدا کرده است.

بدین ترتیب شاید بتوان ادعا کرد که تاریخ روابط بین‌الملل در بعد از جنگ دوم جهانی، در پاسخ واکنش نظام بین‌الملل به "انقلاب" خاصه می‌گردد. در طی چهار دهه‌ای که به دهه ۱۹۸۰ میلادی ختم گردید، "انقلاب" پایه و مبنایی برای نظام دو قطبی بوجود آورد، به مسابقه تسلیحاتی هسته‌ای دامن زد و موارد متعددی از رقابتهای بین ابرقدرتها را باعث شد و حتی ثبات سیاسی داخلی قدرتهای عمده را نیز در معرض تهدید قرار داد.

اگر بتوان ادعا کرد که در دهه ۱۹۸۰ میلادی صحنه روابط بین‌الملل اندکی آرامتر و کم‌خطرتر شد، شاید بین علت بوده است که اکثر مسائل منطقه‌ای و انقلابی در نقاط مختلف جهان یا حل شده و یا در حال حل شدن بوده‌اند. در پایان همین دهه بود که البته قیامهایی در اروپای شرقی رخ داد که ضربات مهلکی بر جهان دو قطبی که از سال ۱۹۴۵ به بعد ایجاد شده بود، وارد آورد.

### تعمیمهای تاریخی

انقلابها هم در علل و هم در پیامدهای خود، رویدادهایی بین‌الملل بشمار می‌روند و در این خصوص قانونمندیهای قابل ملاحظه‌ای را می‌توان مشاهده کرد. البته تعمیم براساس نمونه‌های تاریخی نمی‌تواند جایگزین بررسیهای تئوریک و نظری شود اما می‌تواند مواد خامی را برای شناخت مشکلاتی که بر سر راه کار نظری وجود دارد، فراهم نماید. در خصوص ارتباط انقلابها با نظام بین‌المللی می‌توان گفت که حداقل چهار زمینه وجود دارند که تعمیم می‌تواند در آنها مورد بررسی قرار گیرد:

**الف) علل انقلابها:** به این معنی که تا چه اندازه فاکتورها و عوامل بین‌المللی در بروز وقوع انقلابها تأثیر می‌گذارند.

**ب) سیاست خارجی:** یعنی بررسی این امر که حکومتهای انقلابی در هدایت و اداره روابط خارجی خود چگونه عمل می‌کنند.

**ج) عکس‌العملها:** بدین معنی که مشخص گردد که جوابها و عکس‌العملهای سایر



دولتها در واکنش به اقدامات دول انقلابی چگونه خواهد بود.

د) شکل‌گیری: یعنی بررسی این امر که در دراز مدت چگونه فاکتورهای بین‌المللی و الزامات سیستم در کل، به ایجاد تحولاتی در درون حکومت‌های انقلابی منجر می‌گردند و تغییر و تحولاتی را در رفتارهای سیاسی و جهت‌گیریهای اجتماعی و اقتصادی آنها ایجاد می‌کنند.

### الف) علل انقلابها

ابتدا در اینجا باید یادآور شد که انقلاب زمانی واقع می‌شود که دو شرط اساسی تحقق پیدا کنند: اولاً، شورش وسیع و قدرتمندی ایجاد شود و ثانیاً، حکام دیگر قادر به اداره و کنترل حکومت نباشند.

در این میان، یکی از مهمترین علل بین‌المللی انقلابها را می‌توان با شرط اول وقوع انقلاب مرتبط دانست بدین معنی که گاهی بروز انقلاب از طریق تحریکات خارجی و شورشهایی با حمایت کشورهای دیگر، تسهیل می‌گردد. البته باید گفت که علل و عوامل بین‌المللی به اشکال مختلفی در بروز انقلاب تأثیر می‌گذارند که یکی از عمده‌ترین آنها را می‌توان در اتخاذ طرقتی به منظور تضعیف حکومت در یک کشور و زمینه‌سازی برای تغییر آن، خاطر نشان ساخت. از جمله راههایی که به تضعیف حکومت یک کشور و بروز انقلاب در آن منجر می‌شود می‌توان به شکست آن در جنگ و یا ضعیف شدن و فرسایش آن در اثر جنگ خارجی اشاره نمود. همچنین در این زمینه، به تغییر و تحولاتی در اقتصاد جهانی که می‌توانند به از بین رفتن نظام و سیستم سنتی اقتصادی در یک کشور منجر گردند نیز اشاره می‌گردد. گاهی نیز دولتهایی با دامن زدن به اختلافات و منازعات بین دول و جوامع دیگر و وارد کردن آنها به بسیج تمام منابع، زمینه‌های تضعیف و فروپاشی آنها را فراهم می‌آورند. نهایتاً مورد دیگری را نیز می‌توان در این خصوص ذکر کرد که عبارتست از اینکه یک قدرت خارجی حمایت‌های خود را از یک حکومت دریغ کند و با قطع کمکها و حمایت‌های خود

از آن، تضعیف و سرنگونی آن را تسهیل نماید. بعنوان مثال، سقوط رژیمهای کمونیستی اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ بیش از هر علت دیگری، بخاطر قطع حمایتهای شوروی از آنان و از بین رفتن تضمینهایی بود که شوروی در مورد مداخله نظامی و حمایت از این رژیمها ایجاد کرده بود. نوع دیگری از علل و عوامل خارجی در بروز انقلابها را می‌توان در تشویق انقلابیون و ترغیب آنها توسط عوامل خارجی، خلاصه نمود. حمایت و پشتیبانی سیاسی و نظامی و بالاتر از همه حمایت عقیدتی و ترغیب ایدئولوژیکی و ارائه الگو نیز در این زمینه بسیار مهم و اساسی می‌باشند. اما همه این علل و عوامل و تحریکات خارجی بدون ضعیف شدن حکومت خیلی کارساز نخواهد بود. مورد آفریقای جنوبی در سالهای گذشته مثال خوبی در این خصوص می‌باشد که طی سالها علیرغم فشارهای عظیم توده‌های مردم از پائین، حکومت نژادپرست آن کشور به دلیل حفظ قدرت و انسجام خویش توانست سلطه خود را همچنان حفظ نماید.

#### ب) سیاست خارجی رژیمهای انقلابی

مطالعه سیاست خارجی رژیمهای انقلابی به نوبه خود عرصه وسیعی را تشکیل می‌دهد و این در حالی است که این عرصه هنوز از دقت و توجه محققین و پژوهشگران بدور مانده است. برخی از نوشتجات مختص این مبحث، موضوعاتی را در تحت عنوان "دیپلماسی نوین"<sup>۴۰</sup> مطرح نموده و در آن به نقش "ایدئولوژی" و "اقدامات غیر متعارف"<sup>۴۱</sup> در سیاست خارجی رژیمهای انقلابی اشاراتی بعمل آورده‌اند.<sup>۴۲</sup> البته چنین چالش ایدئولوژیکی علیه نرمها و قواعد رفتار بین‌المللی در حداکثر تأثیر خود، نقشی ثانوی را ایفا می‌کنند زیرا هم "ایدئولوژی" و هم "دخالت" بخشی از سیاست خارجی و رفتار قدرتهای موجود در صحنه بین‌المللی را نیز شکل می‌دهند. لذا بعبارت دقیقتر باید گفت که رژیمهای انقلابی از این جهت دارای سیاست خارجی متمایزی هستند که نه تنها روشها و متدهای آنها با سایر رژیمها تفاوت دارد بلکه و مهمتر از



همه، به این علت که آنها اهداف خاص و متمایزی را نسبت به سایر رژیمها، دنبال و تعقیب می‌کنند. این مطلب بسیار مهمی است زیرا در اکثر نوشتجات موجود از پژوهشگران مکتب واقع‌گرایی و یا لیبرال، چنین فرض می‌شود که اهداف رژیمهای انقلابی تفاوت اندکی با اهداف سیاست خارجی سایر حکومتها دارند. لیبرالها، بعنوان مثال، معتقدند که اگر صرفاً رفتار جامعه بین‌المللی با رژیمهای انقلابی بهتر و معقول‌تر شود، چنین رژیمهایی به فکر "صدور انقلاب" و تغییر وضعیت در سایر کشورها نخواهند افتاد. این در حالی است که تجارب تاریخی چنین ادعایی را تأیید نمی‌کنند زیرا تقریباً تمام رژیمهای انقلابی بدون استثناء در صدد گسترش انقلاب در سایر کشورها برآمده و اقداماتی را در این جهت بعمل آورده‌اند. چالشی که چنین رژیمهایی در مقابل سیستم بین‌المللی مطرح می‌سازند به حدی قوی و جدی نیست که بتواند به تغییر روند دیپلماسی و تحول عمیق در رفتار حاکم بر روابط بین‌المللی منجر گردد، اما این رژیمها هدف خود را بر روی تغییر ساختارهای سیاسی و اجتماعی در سایر کشورها متمرکز می‌کنند و بخش عمده‌ای از سیاست خارجی خود را بر این اساس تنظیم و اجرا می‌کنند. آنها نه تنها چنین امری را حق خویش قلمداد می‌کنند، بلکه از این نیز فراتر رفته و وظیفه خود می‌دانند که سیاست خارجی خود را در راه تحقق چنین اهدافی به پیش ببرند. در نوشتجات موجود، اهمیت چنین موضوعی دست‌کم گرفته شده است و سیاستهایی که در آمریکا در دوران پس از جنگ دوم جهانی در قبال رژیمهای انقلابی جهان سوم، مانند چین، کوبا، ایران و نیکاراگوئه، اتخاذ شده است نیز بدون توجه جدی به اهداف سیاست خارجی این رژیمها تنظیم گردیده است؛ زیرا اینچنین حکومتهایی غالباً اهداف و تعهداتی بین‌المللی برای سیاست خارجی خود قائل بوده‌اند. علت اتخاذ این گونه سیاست خارجی در این رژیمها را باید به دو عامل نسبت داد: یکی عناصر ایدئولوژیک انقلابهای آنها و دیگری، فشارهای داخلی که دولتمردان را وادار به در پیش گرفتن یک سیاست خارجی انقلابی می‌کند.<sup>۴۳</sup>

البته چنین رفتاری در طول زمان تا اندازه‌ی زیادی تعدیل شده و معتدل‌تر می‌گردد



ولی معذالک تعهدات بین‌المللی رژیمهای انقلابی به همان شکلی که توسط ژیروندتها<sup>۴۴</sup> در انقلاب فرانسه و توسط کمیترون<sup>۴۵</sup> در انقلاب روسیه دنبال می‌شد، امروزه نیز در انقلابهای مدرن از سخنرانیهای لین پیانو<sup>۴۶</sup>، وجه گوارا<sup>۴۷</sup> گرفته تا بیانیه‌های پان اسلامیتی (امام) خمینی دیده می‌شود و بخصوص در مورد انقلاب اسلامی ایران باید گفت که این انقلاب بسی فراتر از چهارچوبهای مذهبی و مرزهای قراردادی خود عمل کرده است<sup>۴۸</sup>.

### ج) جوابها و عکس‌العملهای سایرکشورها در قبال اقدامات رژیمهای انقلابی

در این خصوص، هم باید به مسئله "انقلاب بین‌المللی" و هم به موضوع "ضد انقلاب بین‌المللی" اشاره نمود؛ زیرا هم بخاطر علل و عوامل داخلی و هم بخاطر علل سیستمی، هر دوی این پدیده‌ها همزمان و در کنار یکدیگر به وجود خواهند آمده. عبارت دیگر، اگر رفتار و اقدامات بین‌المللی و فرامرزی را بتوانیم از جمله مشخصات برخی انقلابها بحساب آوریم، در مقابل، واکنش متضاد آن یعنی ضد انقلابیگری بین‌المللی نیز از جمله نتایج و عکس‌العملها در قبال چنین انقلابهایی خواهد بود. یعنی بدین ترتیب، قدرتهای طرفدار وضع موجود بلافاصله در صدد برخوانند آمد تا از گسترش انقلاب جلوگیری بعمل آورده و در صورت امکان حتی رژیم انقلابی را نیز سرنگون نمایند.

دو نکته بسیار مهم از تقابل انقلاب بین‌المللی و ضد انقلاب بین‌المللی حاصل خواهند شد که بسیار حائز اهمیت می‌باشند و ما را به ماهیت اساسی نظام بین‌المللی بیش از پیش آشنا می‌سازند:

۱- اولین نکته که ابتدا توسط ریچارد روزکرانس و ریمون آرون<sup>۴۹</sup> مطرح گردیده و سپس بوسیله استانلی هافمن<sup>۵۰</sup> مورد بسط و توضیح بیشتر قرار گرفته است، اینست که نظام بین‌المللی همواره تلاش بعمل می‌آورد تا نوعی همگونی را ایجاد و حاکم نماید. این تلاش نه تنها در جهت ایجاد و گسترش همگونی در نظام روابط



بین دولتها، بلکه حتی در درون سیستم اجتماعی - سیاسی آنها صورت می‌گیرد.<sup>۵۱</sup> البته باید به این موضوع مهم نیز اشاره نمود که هم انقلاب و هم ضدانقلابیگری بین‌المللی، یعنی هر دو این پدیده‌ها، نیز از میل به ایجاد همگونی سرچشمه می‌گیرند. البته هنگامیکه ما از ضدانقلابیگری در سطح بین‌المللی (علیه یک رژیم انقلابی با ایده‌ها و افکار انقلابی) صحبت می‌کنیم به این معنی نیست که یک رژیم انقلابی حتماً باید تهدیداتی جدی را بر علیه امنیت بین‌المللی ایجاد کرده باشد تا ملاحظات امنیتی، دولتهای موجود در سیستم را بر علیه آن بسیج کند. خیر؛ حتی صرف ایجاد ناهمگونی در نظام بین‌المللی نیز - بدون اینکه تهدیدی جدی علیه موجودیت نظام ایجاد گردد - می‌تواند به بروز ضدانقلابیگری در مقیاس بین‌المللی منجر گردد تا عضو ناهمگون به نوعی مجدداً با سیستم همگون شود. بعنوان مثال، در مورد ساندنسیتهای نیکاراگوئه بحث اصلی این نبود که آیا آنها تهدیداتی نظامی و امنیتی را بر علیه آمریکا ایجاد کرده‌اند یا خیر؛ بلکه موضوع مهم برای قدرتهای موجود در سیستم بین‌المللی و بخصوص برای آمریکا این بود که این عضو متمرد و سرکش جامعه بین‌المللی را مجدداً رام و آرام و همگون با سیستم نمایند.

۲- دومین نکته مهم در این خصوص اینست که تجارب تاریخی نشان می‌دهند علیرغم وجود انقلابهایی با ایده‌ها و اقدامات بین‌المللی، و نیز علیرغم وجود ضدانقلاب بین‌المللی در مقابل آنها، نظام حکومتی کشوری به هیچ وجه از بین نرفته و در عملکرد آن اخلاقی ایجاد نگردیده است. برای توضیح این مطلب باید گفت که همه رژیمهای انقلابی به نوعی تلاش بعمل آورده‌اند تا به گسترش انقلاب و یا عبارت بهتر به صدور انقلاب در خارج از مرزهای خود بپردازند؛ اما صریحاً می‌توان ادعا کرد که هیچکدام از این رژیمها در این اقدام موفقیت چندانی کسب کرده‌اند. شکست (امام) خمینی در گسترش انقلاب به داخل خاک عراق، یکی از بهترین مثالها در این زمینه است. اگر در مواردی خلاف این ادعا مشاهده می‌شود و

تاریخ نشان می‌دهد که رژیمهای موافق و همگون در همسایگی رژیم انقلابی ایجاد شده است، این امر نه در اثر "صدور انقلاب" بلکه صرفاً در اثر جنگ بین دو رژیم و از طریق پیروزی در جنگ و برقراری یک رژیم موافق دست نشانده در مجاورت رژیم انقلابی صورت گرفته است. مورد تشکیل "جمهوریهای خواهر"<sup>۵۲</sup> در دهه ۱۷۹۰ میلادی (در انقلاب فرانسه) و نیز شکل‌گیری "دموکراسیهای خلقی"<sup>۵۲</sup> در دهه ۱۹۴۰ میلادی (در انقلاب شوروی) مثالهای خوبی در این زمینه می‌باشند. به همین ترتیب، ضدانقلاب نیز در دسترسی به اهداف خود غالباً ناموفق بوده است و چه از طریق جنگ خارجی (مانند جنگ علیه فرانسه در ۱۸۱۵ و مجارستان در ۱۹۱۹) و چه از طریق ایجاد آشوبهای داخلی (مانند ایران در سال ۱۹۵۳، جمهوری دومینیکن در ۱۹۶۵، و گرانادا در ۱۹۸۳) نتوانسته است روند یک انقلاب را متوقف کرده و یا آنرا نابود سازد. بنابراین هرچقدر هم که مبارزه و منازعه در بعد از یک انقلاب شدید باشد، در هر حال نظام کشوری نه در قلمرو رژیم انقلابی و نه در خارج از مرزهای آن از بین نخواهد رفت.

#### د) شکل‌گیری (اجتماعی شدن) رژیم انقلابی

در اکثر نوشتجات و مباحثات رأیستی در خصوص "اجتماعی شدن" حکومتها، بر این نکته تأکید می‌گردد که رژیمهای انقلابی خیلی زود و سریع "رام" و "اجتماعی" می‌شوند؛ در حالیکه واقعیت اینست که این رژیمها گاهی صرفاً "آتش بس" اعلام می‌کنند؛ شعارها و تبلیغات بین‌المللی خود را رها می‌نمایند و حتی ممکن است به روشهای دیپلوماتیک معمول گردن نهند؛ اما با این وجود همه اینها به این معنی نیست که یک رژیم انقلابی کاملاً اجتماعی شده است. نگاه مختصری به روند دراز مدت حیات حکومتهای پس از انقلاب نشان می‌دهد تا زمانیکه نظام داخلی این حکومتها دست نخورده و سالم باقی مانده باشد، آنها همچنان به طرح تهدیدات و چالشهایی بر علیه نظام سایر کشورها ادامه خواهند داد. بعنوان مثال شوروی در دهه ۱۹۲۰، یعنی



زمانیکه در اوج ضعف بود، به گسترش و صدور انقلاب پرداخت بلکه در دهه ۱۹۴۰ و در بعد از جنگ دوم جهانی بود که به گسترش انقلاب در خارج از مرزهای خود بطور جدی توجه نمود و همین اقدام را در دهه ۱۹۷۰ نیز هنگامیکه آمریکا سرگرم رویارویی با برخی از انقلابهای جهان سومی بود، مجدداً تکرار نمود. انقلابیون کوبا نیز در دهه ۱۹۶۰ در گسترش انقلاب در آمریکای لاتین ناموفق بودند اما در سال ۱۹۷۵ بود که نیروهای کوبایی در آنگولا مداخله کردند و در سال ۱۹۷۷ در جهت کمک به انقلاب اتیوپی، با تهاجم سومالی که این انقلاب را مورد تهدید قرار داده بود به مقابله برخاستند. به همین شکل، در سال ۱۹۷۹ ساندینیستها که تا اندازه زیادی توسط کوباییها مسلح و تشویق شده بودند، در نیکاراگوئه به قدرت رسیدند. در ژانویه ۱۹۸۹ اکثر کارشناسان معتقد بودند که انقلاب ایران، که در اثر جنگ و بحران اقتصادی بشدت ضعیف شده بود، به زودی به طرف صلح و آشتی با غرب رو خواهد آورد اما درست در همین زمان بود که "بحران رشد" توسط این کشور بوجود آمد.

نمونه‌های فوق نشان می‌دهند که "اجتماعی شدن" رژیمهای انقلابی به این زودیها و آسانیها که رالیستها فکر می‌کنند، اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا چالشی که توسط انقلابها ایجاد می‌شود به همان اندازه که حاصل فاکتورهای داخلی است، محصول فاکتورها و عوامل خارجی نیز می‌باشد. نتیجه‌ای که از این بررسی می‌توان گرفت اینست که تا زمانیکه بین نظام رژیم انقلابی و سیستم بین‌المللی همگونی مجدد ایجاد نشود و تا هنگامیکه رژیم انقلابی به نظام موجود حاکم بر جامعه بین‌المللی متعهد نگردد، منازعه بین آن و سایر حکومتهای غیرانقلابی ادامه خواهد داشت. مثال بارز در این زمینه، تطبیق مجدد شوروی سابق در اواخر عمر خود با سیستم حاکم بین‌المللی بود که بتدریج منازعات آنرا با سایر قدرتها به حداقل رساند و زمینه پذیرش آنرا در نظام بین‌المللی فراهم کرد.

### موضوعات اساسی پنج گانه در بحث "انقلاب و روابط بین‌الملل"

بحث اساسی مقاله حاضر اینست که مطالعه و بررسی تعامل و تقابل انقلاب و نظام

بین‌المللی، مسائل جدید و مهمی را نه تنها در مطالعه موضوع "انقلاب" بلکه حتی در عرصه "روابط بین‌الملل" مطرح می‌سازد که این مسائل و موضوعات را بطور خلاصه در پنج زمینه اصلی می‌توان مورد بحث قرار داد:

## ۱- ارتباط عوامل بین‌المللی و مسائل داخلی

واقع‌گرایان معتقدند که در بحث از روابط بین‌الملل می‌توان مطالعه ساختارهای داخلی و مسائل درونی کشورها را نادیده گرفت و بعبارت دیگر به عدم تأثیر این مسائل و ساختارها بر عرصه روابط بین‌الملل اعتقاد دارند. بررسی موضوع انقلاب و روابط بین‌الملل مجدداً چنین بحثی را در مقابل ما مطرح می‌سازد. اکثر متخصصین علم روابط بین‌الملل که در زمینه تأثیرات بین‌المللی انقلابها کار کرده‌اند (مانند روزکرانس و روزنو)، از مطالعه عوامل و فاکتورهای داخلی در بحث از سیاست خارجی و تأثیرات آن جانبداری نموده‌اند و این در حالیست که والتز-یکی از سرسخت‌ترین واقع‌گرایان- در سال ۱۹۷۹ بشدت از این روش انتقاد کرده است. البته تقسیم‌بندی وی از تئوریهای روابط بین‌الملل به دو بخش "تئوریهای سیستمی" ۵۵ و "تئوریهای استقرایی" ۵۶ اگرچه زیبا بنظر می‌رسد ولی خیلی قابل دفاع نیست. بررسی مختصری از این موضوع که چگونه انقلابها به منازعات بین‌المللی دامن زده‌اند و به جنگ منجر شده‌اند نشان می‌دهد که زنجیره تعاملی و در واقع تقابل بین سیستم بین‌المللی، سیستم داخلی، سیستم بین‌المللی (سیستم بین‌المللی سیستم داخلی) یکی از شاخصه‌های اصلی نظام بین‌المللی است. بعنوان مثال، جنگهای دهه ۱۷۶۰ میلادی به وقوع انقلاب در فرانسه (۱۷۸۹) منجر شدند و این انقلاب نیز خود به بروز جنگهای ناپلئونی در پس از انقلاب انجامید. یا در مورد دیگر، فشارهای خارجی وارده بر امپراتوری عثمانی باعث بروز "انقلاب ترکان جوان" ۵۷ در سال ۱۹۰۸ گردید و این امر خود به تسریع در گسترش جنگهای بالکان منجر شد که این جنگها نیز به جنگ اول جهانی انجامیدند. از سوی دیگر، جنگ اول جهانی به انقلاب بلشویکی ختم گردید و این انقلاب خود به



موضوعی تعیین کننده در خصوص نقش روسیه در جنگ دوم جهانی و سالهای پس از آن، تبدیل شد. بدین ترتیب بطور خلاصه می توان گفت که در اثر رقابتهای بین کشورها و تأثیرات این رقابتهای در عرصه داخلی آنها، تغییراتی ممکن است در داخل این کشورها رخ دهند که این تغییرات نیز به نوبه خود ممکن است به منازعات و رقابتهای دیگری در بین کشورها و در صحنه بین المللی منجر گردند. در واقع همین تقابل و تعامل مسائل داخلی و خارجی کشورهاست که تاریخ روابط بین الملل را شکل داده است.

## ۲- مفهوم دولت

انقلاب پدیده ای است که در چهارچوب یک دولت رخ می دهد و علم روابط بین الملل در این زمینه هنوز با یک مسئله اساسی که روز بروز بیشتر مطرح می گردد، روبروست و آن عبارتست از مفهوم خود دولت. همانگونه که به مرور زمان تحولاتی در علم روابط بین الملل و در مفاهیم موجود در سایر علوم اجتماعی رخ می دهند، انقلابها نیز باعث بروز تحولات جدید در مفهوم دولت شده اند و مفهوم ثانوی جدیدی از آنرا در قالبی جامعه شناسانه با ماهیتی اداری و مبتنی بر زور و اجبار در کنار مفهوم حقوقی - سیاسی معمول آن مطرح ساخته اند. مفهوم متعارف دولت که تا قبل از آن در عرصه روابط بین الملل مطرح می ساختند، مورد بررسی دقیق قرار داد. از جمله این فرآیندها می توان به تأثیرات رقابتهای بین کشورها بر روابط دولت و جامعه، تأثیرپذیری سیاست خارجی انقلابی از منازعات دولت - جامعه در مقاطع و برهه های پس از انقلاب، اشاره نمود. اما مفهوم ثانوی و جدید دولت، در قالب ویژگی دو چهره ای "ژانوس"<sup>۵۸</sup> متجلی می شود؛ بدین معنی که دولت از این منظر هویتی دو چهره دارد که هم از یکسو به درون نظر دارد یعنی هم به جامعه ای که بر آن سلطه دارد توجه می کند و هم از سوی دیگر، نگاهی به بیرون دارد بدین معنی که به فراتر از مرزهای خود و به سایر دولتها و جوامع که با آنها تعامل دارد نیز نظر می کند؛ بدین منظور که به نوعی از این عرصه هم در جهت تقویت قدرت داخلی خود استفاده می کند. تنها از منظر این مفهوم دوگانه

دولت است که می‌توان خصوصیات سیستم بین‌المللی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد و برای این سؤال اساسی که چرا دولتها با یکدیگر رقابت و مبارزه می‌کنند، پاسخهای مناسب یافت. این در حالی است که پاسخهای معمول و موجود، صرفاً در چهارچوب افزایش قدرت در صحنه بین‌المللی مطرح می‌گردند و از توجه به نقش عوامل تعیین‌کننده داخلی دولتها در تبیین و توضیح منازعات بین آنها غفلت می‌ورزند.

### ۳- سیستم‌های همگون و سیستم‌های ناهمگون

نقش و تأثیر عوامل داخلی در رقابتهای بین کشورها ما را به بحث در خصوص مسئله مهمی می‌کشاند که توسط روزکرانس، آرون و هافمن، مطرح شده و آن عبارتست از مسئله همگونی و ناهمگونی در نظام بین‌المللی.

از یک جنبه ممکن است صحبت از میل به همگونی در نظام داخلی کشورها در چهارچوب نظام بین‌المللی در ابتدا کمی اغراق آمیز بنظر آید. البته کشورها با نظامهای مختلف به هر حال به گسترش تجارت و بسط روابط اقتصادی و سیاسی و مبادله سفیر با یکدیگر اقدام می‌کنند و اگر به قواعدی مانند عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر احترام می‌گذارند و تنوع سیستم داخلی کشورهای دیگر را به رسمیت می‌شناسند و در واقع به همزیستی مسالمت‌آمیز عمل می‌کنند، دیگر ناهمگونی نباید به عاملی برای منازعه تبدیل شود. علاوه بر این، عنصر "ناهمگونی" بخودی خود می‌تواند عامل مفیدی برای دولتها محسوب شود زیرا چنین عنصری می‌تواند دولتهای دیگر را بعنوان عوامل "غیر خودی" و بعنوان عوامل تهدیدکننده مطرح سازد و خود عاملی شود برای ایجاد و گسترش بسیج اجتماعی و جلب حمایت سیاسی مردم جامعه از حکومت. چنین ملاحظاتی به هیچ‌وجه خیالی و موهوم نیستند؛ مواردی که ناهمگونی از یکسو بعنوان عامل همزیستی مسالمت‌آمیز، و از سوی دیگر بعنوان عامل قدرت گرفتن حکومتها عمل کرده‌اند، بشمارند. اما تاریخ و تجارب تاریخی نیز نشان می‌دهند که



ناهمگونی در جهت دیگری نیز عمل کرده است؛ بدین معنی که ناهمگونی غالباً به افزایش و گسترش منازعات منجر گردیده است. بعبارت دیگر، همگونی یکی از پیش فرضهای موجود در سیستم بین‌المللی است. بدین ترتیب، همگونی در سیستم کاملاً برعکس عمل می‌کند یعنی اگر قبول کنیم که حکومتها براساس و مبانی متفاوتی قرار گرفته‌اند، بنابراین احتمال اینکه از جانب دیگران احساس خطر و تهدید کنند، بیشتر خواهد شد.

در این خصوص در ارتباط با تأثیر انقلاب بر روابط بین‌الملل باید بر این نکته تأکید نمود که مهمترین تأثیر انقلابها در اقدامات و رفتارهای هوشمندانه بلکه در تأثیر الگویی و الهام‌بخش آنهاست؛ انقلابیون فرانسه "حقوق بشر" را اعلام کردند، زمینهای اشراف را مصادره نموده و شاه و ملکه را گردن زدند؛ انقلاب بلشویکی حکومت سلطنتی را سرنگون کرد و بر حقوق طبقه کارگر تأکید بعمل آورد. تأثیر انقلاب ایران نیز یک تأثیر الگویی و ایدئولوژیکی الهام‌بخش بوده است. حتی هنگامیکه برخی حکومتهای انقلابی در صدد اشاعه و ترویج الگوهای خاص خود بر نمی‌آیند - اگرچه اکثراً چنین رفتاری را از خود بروز می‌دهند - نیز آگاهی دیگران از آنچه آنها بعمل آورده‌اند و یا اقداماتی که بنظر می‌رسد انجام داده‌اند؛ خود بعنوان کاتالیزور انقلاب می‌تواند در سایر مناطق عمل نماید و نظم موجود در دیگر کشورها را مختل کند. سرنگونی جمعی از رژیمهای کمونیستی در اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ نمونه جالب توجهی از تأثیر چنین رویدادهای الهام‌بخشی در سایر مناطق و کشورها می‌باشد. البته دامنه مسئله همگونی از نقش الگویی و الهام‌بخشی بسیار فراتر می‌رود و لذا باید آنرا در چهارچوب موضوعی بسیار مهمتر و اساسی‌تر یعنی نقش مثبت آن در تقویت دولتها و در تقویت تعامل مثبت و ثبات بین آنها مورد لحاظ قرار داد. دولتها واحدهایی منزوی نیستند؛ آنها در متن یک محیط بین‌المللی قرار دارند و اقدامات آنها، قوانین و نظام سیاسی - اجتماعی شان از این واقعیت نشئت می‌گیرد و بر این واقعیت مبتنی است که سایر دولتها نیز همانند آنها و مطابق قواعدی عام و پذیرفته شده رفتار می‌کنند. چنین



واقعیتی، تحول جدیدی نیست و تاریخ نشان می‌دهد که "وابستگی متقابل" دولتها از زمانهای بسیار دور وجود داشته است.

این واقعیت ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که محیط بین‌المللی ناهمگون نه تنها در بی‌ثباتی حکومتها مؤثر است بلکه در مقابل، محیط بین‌المللی همگون تأثیر غیرقابل انکاری در ثبات نظام سیاسی - اجتماعی آنها دارا می‌باشد. معذالک اکثر نوشتجات جامعه‌شناسانامه موجود در این زمینه - از مباحث دورکهایمی در خصوص "فرهنگ مشترک"<sup>۵۹</sup> و نقش آن در همبستگی اجتماعی تا مباحث مارکسیستی در خصوص "ایدئولوژی غالب"<sup>۶۰</sup> نقش همگونی و تشابه را در تحکیم و انسجام نظامهای اجتماعی کم و بیش نادیده گرفته‌اند. البته هنوز هم هستند رژیمهایی که در آنها ادعا می‌شود که ایدئولوژی غالب در آن رژیم، یک ایدئولوژی جاودانی، طبیعی و تغییرناپذیر است؛ اما هنگامیکه بر شهروندان این رژیمها آشکار می‌گردد که نظامهای دیگری نیز در سایر نقاط دنیا وجود دارند که، بعنوان مثال زنان در آنها حق رأی دارند و یا مردم از آزادیهای متنوع دیگری برخوردارند، خودبخود "طبیعی بودن" هرگونه نظامی از بین خواهد رفت.

بعبارت دیگر، مسئله کلیدی در فهم چالشهای ایدئولوژیکی ناشی از ناهمگونی، در شناخت نقش خود ایدئولوژی در همگونی و تقویت نظام، نهفته است. بدین ترتیب اهمیت نقش عوامل بین‌المللی در تحلیل نظامهای سیاسی و اجتماعی نیز بخوبی آشکار می‌گردد. این عوامل را صرفاً در هنگام بروز مشکلات و بحرانها (از قبیل مطرح شدن یک تهدید سیاسی و یا یک تهاجم و یا مطرح گردیدن یک قدرت اقتصادی رقیب) نباید مورد توجه قرار داد بلکه عوامل و مسائل بین‌المللی حتی پیش از طرح چنین بحرانهایی نیز واجد اهمیت فوق‌العاده‌ای هستند و در ایجاد و شکل‌گیری نظم و ثبات در درون رژیمهای سیاسی کشورهای مختلف نیز بسیار مؤثرند. بعبارت دیگر، عوامل بین‌المللی هم در زمانیکه اوضاع روبراه است و هم در هنگامیکه اوضاع بحرانی است واجد اهمیت و تأثیر می‌باشند. در این زمینه باید به گفته برخی جامعه‌شناسان



تاریخی نیز اشاره نمود که معتقدند این علل و عوامل بین‌المللی هستند که در ایجاد و خلق دولت تأثیر گذاشته‌اند، نه برعکس.

#### ۴- جنگ ناشی از انقلاب

اثبات ارتباط بین انقلاب و جنگ - چه جنگ منجر به بین‌المللی و چه جنگ منتج از انقلاب - نیاز به تأکید و دلایل خاصی ندارد. بعبارت دیگر، در طول تاریخ هم جنگ منجر به انقلاب شده و هم انقلاب باعث بروز جنگ گردیده است. بسیاری از انقلابها در نهایت به جنگ دامن زده‌اند و بخصوص در دهه ۱۹۸۰ میلادی بیش از هر زمان دیگر مثالهای مناسبی برای چنین موضوعی می‌توان یافت: در کامبوج، افغانستان، ایران، آنگولا و نیکاراگوئه جنگهایی ناشی از انقلاب را بخوبی می‌توان مشاهده نمود. تاریخ نشان می‌دهد که برای بررسی مطالعه علل بروز جنگ و حتی برای پیش‌بینی و یا جلوگیری از وقوع آن، ابتدا باید به تأثیر نفوذ انقلابها توجه جدی بعمل آورد. با این وجود، چنین توجهی مستلزم طرح یک ویژگی دشوار اما مستمر در عرصه روابط بین‌الملل می‌باشد که عبارتست از مسئله امنیت در بین کشورها (امنیت عمودی) و همچنین امنیت در داخل کشورها (امنیت افقی). معذک پیش فرض اکثر نوشتجات موجود و پیش فرض منشور ملل متحد اینست که می‌توان از یکی از این دو نوع امنیت، یعنی از امنیت در بین کشورهای مختلف (امنیت عمودی) بدون بحث از امنیت دیگر، یعنی امنیت در درون کشورها، سخن به میان آورد.

این در حالی است که در واقع امر ارتباط بسیار نزدیکی بین امنیت عمودی و افقی وجود دارد بطوریکه اگر بخواهیم از وقوع جنگ و منازعه بین کشورها جلوگیری کنیم، باید تلاش نمائیم از وقوع تغییرات رادیکال و ناگهانی در درون این کشورها ممانعت بعمل آوریم. بدین ترتیب، لازمه دوام امنیت در عرصه بین‌المللی، وجود ثبات در داخل کشورها و وجود یک روند ضدانقلابیگری، یعنی مقابله با انقلاب و تغییرات بنیادی، خواهد بود.

بنابراین، آنهایی که وجود ارتباط بین جنگ و انقلاب را قبول دارند معتقدند که یا باید وجود یک فرآیند "ضدانقلابی" دائمی در عرصه بین‌المللی را قبول نمائیم و یا اینکه در غیر اینصورت، وجود یک فرآیند دائمی انقلابیگری را در پهنه جهانی بپذیریم. عبارت دیگر، یا باید جهان و سیستم بین‌المللی را در حالتی از هرج و مرج و انقلاب و جنگ دائمی و مستمر تصور کنیم یا اینکه وجود روند "ضدانقلابیگری" در صحنه بین‌المللی را به رسمیت بشناسیم تا چنین روندی اساساً مانع بروز تغییرات انقلابی در درون کشورهای جهان شود؛ زیرا منازعه بین رژیمهای انقلابی و رژیمهای ضدانقلابی اجتناب ناپذیر خواهد بود و بدین ترتیب، امنیتی نه برای رژیمهای انقلابی و نه برای رژیمهای ضدانقلابی، وجود نخواهد داشت. از جمله کسانی که به دیدگاه اول، یعنی به وجود و لزوم روند ضدانقلابیگری دائمی در سیستم بین‌المللی برای جلوگیری از بروز تغییرات ناگهانی و انقلاب در این سیستم اعتقاد دارند می‌توان به مترنیخ<sup>۶۱</sup>، کیسینجر، و نیز به "دکترین برژنف"<sup>۶۲</sup> اشاره نمود. در طرف مقابل، لنین، استالین و مائو قرار می‌گیرند که به نظر غیرقابل اجتناب بودن جنگ بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم اعتقاد داشته‌اند و در واقع طرفدار تیزروند بین‌المللی انقلاب و اجتناب ناپذیری جنگ بین دو سیستم مذکور بوده‌اند. با این وجود حتی قبل از پیدایش تسلیحات اتمی، بدیهی بنظر می‌رسید که علیرغم ارتباط نزدیک ابعاد دوگانه امنیت، ترکیبی از این دو بعد اجتناب ناپذیر نبود. نهایتاً نتیجه‌ای که حاصل گردید این بود که اساساً از طرح چنین بحثی خودداری شود و لذا مشاهده شد که جامعه بین‌المللی در زمانیکه در دهه ۱۹۷۰ میلادی با موجی از انقلابهای جهان سوم مواجه گردید، آمادگی لازم را برای مقابله با جنگهای حاصل از این انقلابها، دارا نبود.

بدین ترتیب، علاوه بر هشدارهای واقع‌گرایانه و مبتنی بر تجارب تاریخی در خصوص اینکه چگونه ممکن است بدنبال وقوع انقلابهای سیاسی - اجتماعی در برخی کشورها، جنگهایی نیز متعاقب آنها رخ دهد، باید اقدامات علمی و عینی مهمی نیز صورت پذیرد و سیستم بین‌المللی از آنچنان انعطافی برخوردار گردد که چالشهای



امنیتی و تغییرات ناگهانی در داخل کشورها نتواند به جنگ بین دولتها بینجامد. بزرگترین اشتباهی که در این زمینه می‌توان بدان اشاره نمود اینست که معتقد شویم منازعه در سطح بین‌المللی می‌تواند از منازعه در داخل کشورها تفکیک شده و بطور مجزا در نظر گرفته شود.

## ۵- ویژگیهای سیستم بین‌المللی

مباحث چهارگانه‌ای که تا اینجا در چهارچوب روابط بین‌الملل مطرح گردیدند ما را به بحث بعدی در خصوص ویژگیهای سیستم بین‌المللی در برخورد با ابعاد بین‌المللی انقلابها می‌کشاند. البته همانگونه که در بحث از مفهوم "انقلاب" اشاره شد، در مورد مفهوم "سیستم بین‌المللی" نیز نقطه نظرات و دیدگاههای متفاوتی وجود دارند که به برخی از آنها اشاره می‌شود: از نظر واقعگرایان، سیستم بین‌المللی مجموعه‌ای مرکب از دولتهایی است که با یکدیگر در حالت تعامل قرار دارند. از نظر کثرت‌گرایان<sup>۶۳</sup> و رفتارگرایان<sup>۶۴</sup>، دولتها نقشی پس‌مهمتر را در این مجموعه به خود اختصاص می‌دهند و سیستم صرفاً تعاملاتی را در بین دولتها دربر می‌گیرد که خود آنها نقشی در ایجادشان ایفا نمی‌کنند (مانند انتشار و ارتباط، وابستگی متقابل و فرآیندهای فراملی). بعقیده ماتریالیستهای تاریخی، سیستم بین‌المللی از یک نظام و مجموعه اجتماعی-اقتصادی جهانی، یعنی نظام سرمایه‌داری، تشکیل یافته و ساختارهای سیاسی آن در تحت نفوذ و تأثیر چنین نظامی قرار دارند. از نظر گروهی از پیروان افراطی ماتریالیسم تاریخی، کشورهای سوسیالیستی توانسته‌اند خود را از دایره نفوذ این نظام بیرون بکشند، ولی گروهی دیگر از آنها - از جمله والرشتاین<sup>۶۵</sup> - معتقدند که خروج از دایره نفوذ و تأثیر چنین نظامی امکان‌پذیر نخواهد بود. در هر حال، سیستم بین‌المللی واقعیتی است که وجود دارد و برخلاف عقیده واقعگرایان، بر مبنای تعامل بین کشورها عمل نمی‌کند بلکه بر نوعی وحدت و همگونی تعیین‌کننده اجتماعی-اقتصادی مبتنی می‌باشد<sup>۶۶</sup>. بدین ترتیب می‌توان گفت که شکل‌گیری و تکامل دولتها، و در مراحل بعدی دولت -

ملتها، در چارچوب یک سیستم بین‌المللی صورت پذیرفته است. عبارت دیگر، سیستم بین‌المللی مجموعه‌ای است که دولتهای مختلف را در چهارچوب یک نظام کلی حاکم بر آنها پیوند می‌دهد و در کنار هم قرار می‌دهد.

نقش و جایگاه انقلابها در هریک از مدلها و تعاریف سه‌گانه بالا از سیستم، مهم و قابل توجه است. تئوریستهای پیرو مکتب واقع‌گرایی و فراملی‌گرایی<sup>۶۷</sup>، نقش ویژگیها و خصوصیات مشترک اقتصادی، اجتماعی، و ایدئولوژیکی را در شکل‌گیری دولتها و جوامع مختلف و در ادامه حیات و فعالیت آنها بسیار کم ارزیابی نموده‌اند. عبارت دیگر، مدل ارائه شده از سوی آنها درخصوص تعریف سیستم، به سختی قادر به توضیح این مطلب است که چرا انقلابها دارای تأثیرات بین‌المللی هستند. مدل پیشنهادی مارکسیستها از مشکل دیگری در جهت عکس رنج می‌برد؛ بدین معنی که در تأکید بر وحدت عوامل اجتماعی - اقتصادی سیستم بین‌المللی بیش از حد اغراق می‌کند و نقش دولتها و ایدئولوژیهای ملی‌گرایانه آنها را در بروز ناآرامی و اخلال در سیستم و وقوع انقلاب در برخی کشورها دست‌کم می‌گیرد. مارکسیستها در نهایت این بحث را مطرح می‌سازند که چگونه ویژگیهای اقتصادی و فرهنگی یک نظام کاپیتالیستی (سرمایه‌داری) به تقسیم جهان به دولتها، تجزیه برخی سرزمینها از یکدیگر، و جدا شدن جمعیت‌هایی از مردم از دیگر گروه‌های مردمی منجر می‌گردند و سپس نتیجه می‌گیرند که چنین امری چگونه به پیدایش درگیرها و برخوردهای بین کشورها و ظهور ایدئولوژیهای خاصی در صحنه جهانی می‌انجامد. بدین ترتیب در تئوری مارکسیستی، روابط بین‌الملل صرفاً در روابط بین دولتها خلاصه می‌شود و سیستم بین‌المللی نیز مجموعه‌ای از منازعات اجتماعی را در سطح جهانی در برمی‌گیرد که این منازعات در سطوح میانی در بین دولتها جریان دارد.

جامعه‌شناسان تاریخی، متخصصین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تحلیل‌گران مبحث انقلاب همگی با این سؤال اساسی - که البته مهمترین موضوع در علم روابط بین‌الملل نیز می‌باشد - مواجهند که "سیستم" از چه عناصری تشکیل یافته است؟



حداقل چیزی که در این خصوص می‌توان گفت اینست که هنوز هیچ پاسخی مناسبی در چارچوب تاریخی و نظری بدین سؤال داده نشده است. بررسی انقلابها بعنوان پدیده‌هایی بین‌المللی خواهد توانست وسیله و طریقی برای دستیابی و نزدیک شدن به پاسخ چنین سئوالی و سئوالات دیگری در این زمینه محسوب گردد.

### پانویسها:

- 1- Hannah Arendt 2- Behaviourism 3- Violence 4- Internal War  
5-Neo-Realism

۶- این مسئله از اصول محوری "واقع‌گرایی" و "نواقعی‌گرایی" محسوب می‌شود. نظر والتز صریحاً در این خصوص در بخش چهارم کتاب وی بیان شده است. نگاه کنید به:

K.Waltz, Theory of International Politics, (New York, 1979), Chapter four.

مثالها در خصوص عدم توجه مطالعات روابط بین‌الملل به جنبه‌های بین‌المللی انقلابها فراوانند. بعنوان مثال، پلاتو و اولتون در "فرهنگ روابط بین‌الملل" (۱۹۸۸) خود هیچ اشاره‌ای به ارتباط و تأثیر متقابل انقلاب و نظام بین‌الملل نکرده‌اند و صرفاً به بیان تأثیرات داخلی انقلاب پرداخته‌اند.

همچنین در این خصوص به مبحث "اتحادیه‌های بین‌المللی" نیز باید اشاره نمود؛ زیرا تأثیر انقلاب بر "اتحادها" بسیار واضح و مهم است: از سویی بسیاری از اتحادهای بین‌کشورها در جهت جلوگیری از بروز پدیده انقلاب در بین کشورهای عضو شکل می‌گیرد و از سوی دیگر، یکی از مهمترین علل فروپاشی و پایان اتحادها اینست که انقلابی در داخل یکی از کشورهای عضو آن رخ دهد. سرانجام و سرنوشت اتحادها و پیمانهای نظیر "سیتو" (SEATO)، "سنتو" (CENTO)، و "ورشو" (Warsaw Pact) بخوبی این مطلب را به اثبات رسانده است. این اتحادها به ترتیب در اثر بروز تحولاتی در ویتنام، ایران و اروپای شرقی از هم فرو پاشیدند. حتی در خصوص پیمان سنتو می‌توان گفت که این پیمان دوبار "قربانی انقلاب" شد: یکبار در شکل اولیه‌اش که "پیمان بغداد" بود و در اثر انقلاب سال ۱۹۵۸ عراق از بین رفت و بار دیگر که پس از انقلاب ایران در شکل "پیمان سنتو" از هم فرو پاشید.

7- Skocpol

8- Statetes and social Revolutiond

۹- بعنوان مثال، نگاه کنید به:

Stan Taylor, Social Science and Revolutions, (London, 1984).

10- Interdependence

11- Clausewitz

12- Kissinger

13- Rosecrance

14- Wight

15- Rosenau

16- Kim

17- Calvert

۱۸ - رجوع شود به :

Henry Kissinger, A World Restored, (New York, 1973).

Richard Rosecrance, Action and Reaction in International Politics, (Boston, 1963)

James Rosenau, International Aspects of Civil Strife, (Princeton, 1964).

Kim Kjong-won, Revolution and International System, (New York, 1970).

Peter Calvert, Revolution and International Politics, (London, 1984).

19- Transnational Linkages

20- Intervention

۲۱ - برای اطلاع از مباحثی حول محور تروریسم، مراجعه شود به:

Walter Laqueur, Terrorism, (Second edition, London, 1989).

Fred Halliday, "Terrorism in Historical Perspective", Arab Studies Quarterly 9, (Spring 1987).

22- Palmer

23- Rude

24- Hobsbawm

25- Carr

27- Deutscher 26- Liebman

28- Harding

۲۹ - چنین بررسیهایی بخوبی در اثر زیر انعکاس یافته‌اند:

Jack Goldstone, "Theories of Revolution: The Generation", World Politics, April 1980.

30- Theda Skocpol, States and Social Revolutions, (Cambridge, 1979), P.4.

31- The Social Origins of Dictatorship and Democracy.



- 32- Barrington Moore
- 33- Carl Griewank
- 34- A World Restored
- 35- Historical Materialism
- 37- Martin Wight
- 36- Structuralism
- 38- Power Politics
- 39- Wight, Power Politics, P.92
- 40- New Diplomacy
- 41- Unconventional Actions

۴۲ - بعنوان مثال، مراجعه شود به:

Andrew Scott, The Revolution in Statecraft, Informal(New York, 1982)  
Penteration,

۴۳ - در ارتباط با رفتار سیاست خارجی ایران در بعد از انقلاب رجوع شود به:

James Bill, The Eagle and the Lion, (New Haven and London, 1988).

جیمز بیل در این کتاب ۱۲ روش مختلف را برای تنظیم سیاست خارجی آمریکا در قبال رژیمهای انقلابی پیشنهاد می‌نماید تا احتمال برخورد با اینچنین رژیمهایی را به حداقل ممکن کاهش دهد.

- 44- Girondins
- 45- Comintern
- 46- Che Guevara

۴۸ - برای اطلاعات بیشتر در این خصوص، نگاه کنید به:

Fred Halliday, "Iranian Foreign Policy Since 1979: Internationalism and Nationalism in the Islamic Revolution", in Juan Cole and Nikki Keddie (eds), Shi'ism and Social Protest, (New Haven and London, 986).

- 49- Raymond Aron
- 50- Stanley Hoffmann
- 51- Raymond Aron, Peace and War, (London, 1966), PP.373-81.
- 52- Les Republiques Soevras
- 53- People's Democracies
- 45- Socialisation .



55- Systemic Theories

56- Reductionist Theories

57- The Young Turk Revolution

۵۸- ژانوس (Janus) نخستین پادشاه افسانه‌ای کشور لاتیوم (در ایتالیای کنونی) است. براساس افسانه‌ها، خداوند به این پادشاه آنچه‌ان روشن‌بینی داد که هم به گذشته و هم به آینده عارف و آگاه شد. گذشته‌بینی و آینده‌نگری سبب شد که با دو چهره نمایش داده شود. در پول رایج مردم رم نیز این پادشاه با دو چهره آمده است.

59- Common Culture

60- Dominant Ideology

61- Metternich

62- Brezhnev Doctrine

63- Pluralists

65- Wallerstein

46-

Behaviourists

۶۶- برای اطلاع از تحلیل‌های پیروان مکتب ماتریالیسم تاریخی درخصوص ابعاد بین‌المللی انقلاب، نگاه کنید به:

Giovanni Arrighi, Terence Hopkins and Immanuel Wallerstein, Anti Systemic Movements, (London, 1989).

Michael Lowy, The Politics of Combined and Uneven Development: The Theory of Permanent Revolution, (London, 1981).

67- Transnationalism.

